



جنسیت و اقتصاد مالکانه



عباس محمدی اصل

می نماید. به علاوه تمایل به تفکیک پذیری اجتماعی بیش از آن که ناشی از سازمان تولید باشد، وجهی بازاری می گیرد. لذا گرچه گروه متوسطی از مردم به وجود می آید که در میانه فقر و غنا ایستاده اند، اما رفتارهای این گروه تحت تاثیر منویات مالکانه جاری میان دو قطب مزبور و البته در تائر از طبقات حاکم ملل جهانی جان می گیرد. مبادله زنان بر مبنای محاسبه ثروت و اعتبار در این عرصه از یک سو حفظ منزلت عیالواری مرد متوسط را با تامین نفقه زن به منظور عدم نیاز او به کار تداوم می بخشد و از طرفی به رخ کشیدن چنین منزلتی را برای مرد ثروتمند اگر نه با تجدید فراش های مکرر که با استخدام مستخدمه ای از همان نسل مهاجر در ازای پرداخت مزدی ناشی از ارزش افزوده استعمار مرد او جبران می کند و بالاخره مرد فقیر را از اختیار همسر باز داشته و اگر نه او را به انحراف، که به چالش با زن تحصیل کرده و شاغل و خودسرپرست در لوای ظاهری رفع مظاهر فساد اجتماعی و معنای باطنی حذف رقبا کاری و مشارکت کنندگان در عرصه های اجتماعی فرامی خواند. اگر زنان به فکر فرار از این دام ها باشند، ناگزیر از کسب اشتغال درآمدزا بوده که در این صورت انحصار دولتی عمده مشاغل یا آنها را به نظام رابطه salari و ارادت salari منبعث از اخلاقیات حاکم مردسالارانه وارد می کند یا در بخش خصوصی به دلیل فقدان سرمایه اولیه و توان مدیریتی ناآموخته

اگر واسطه گیری رانتی ایجاب کند، او در خانه ای استیجاری شهری می ماند تا زمینه مشارکت اجتماعی مردان را آماده سازد و اگر این فضای انحصار طلب درصد جلب مشارکت توده ای یا کسب وجاهت بین المللی برآید، وی به صورت نیمه فعال به حضور اجتماعی تن می دهد. زن معاصر ایرانی که قبلا توسط نظام خویشاوندی برای ازدواج برگزیده می شد، اینک برای بهینه سازی شاخص های توسعه برونزا در عرصه ی آموزش، حضوری گسترده می یابد و فقدان بسترهای نهادینه زوج یابی را به بهانه حفظ استقلال با تعویق ازدواج و به شرط سرکوب تمنیات یا برآوردن آنها تحت مسماهی انحراف جبران می کند. نهایتا او سیاق زندگی خانوادگی و شغلی و حتی تعداد فرزندان را بنا به خواست آمرانه نظام رانتی مردسالار برمی گزیند. با این وجود، بی اعتمادی و ناپایداری خانوادگی ناشی از نبود روابط نهادینه ی رمانتیک، اگر از خشونت مردانه و فرزندآزاری و همسرکشی سر در نیاورد، لااقل به روابط انحرافی و خارج از خانواده زوجین یا افزایش افسردگی و اضطراب ناشی از توهم وجود چنین روابطی دامن می زند.

در فضای ظاهرا شهری جامعه معاصر ایران، تجارت ثروت با نفی تولید جریان دارد. از این رو در این فضا، تقسیم کار تولیدی و تخصص یابی بهره وری برای تجاری سازی سرمایه بی معنا

ایران معاصر هنوز از محتوای زندگی روستایی برخوردار است. در ظاهر، مهاجرت شهری بسیار گسترده است و بخش عمده ای از جمعیت در مراکز شهری مستقر شده و در عین مصرف گرایی، نیاز چندانی به تولید محصولات زراعی ندارند. با این حال رانت نفتی از یک سو به تقسیم فقرا و ثروتمندان می انجامد و از طرفی مالکیت غیابی ارضی را با انحصار واسطه گیری تکمیل می کند. علاوه بر این، جمعیت روستایی ساکن در مراکز استقرار شهری به ایدئولوژی روستایی خیر محدود معتقدند و در نتیجه نبود تعاریف قانونی از حریم مدنی شهروندیت، در قالب ایلی- قبیله ای به کسب هویت می پردازند. گمنامی ناشی از تراکم جمعیت نیز آنان را یاری می نماید تا بتوانند در فضاهای عاری از کنترل قومی یا مجموعه های غیر خودی به رفتارهای انحرافی مبادرت ورزند. اما در این میان تخریب نامنی مدنی در پناه تقدیر گرایی نمی تواند ایمان فردی را عامل حل نابسامانی روابط اجتماعی نماید.

در چنین شرایطی زن معاصر ایرانی از فشار چندگانه این وضعیت در امان نیست. او عمدتا به اقتضای منافع پدر و برادر و شوهر به شهر مهاجرت می کند و وارد چرخه کاذب مصرف گرایی می شود.

زمینه‌ساز بروز آسیب‌های جنس-جنسیتی تا حد دهن کجی به اخلاق حاکم می‌گردد. در این سازمان‌یابی، ثروتمند و مرد از حمایت زن برخوردار شده‌ولی او را از ارزش افزوده تلاش کاری بی‌نصیب می‌گذارند. اما چنین وضعیتی البته بر همسران مردان مهاجر و روزمزد، شدائد بیشتری تحمیل می‌کند.

برخی زنان در این احوال به محض یافتن کوچک‌ترین فرصت با پرداختن به صنایع خانگی و مستظرفه یا امور هنری از نویسندگی تا نقاشی و فیلم‌سازی، از خود خلاقیت‌هایی در حد فاصل خانه‌داری و اشتغال بروز می‌دهند که با منفی‌نگری مردانه سرکوب می‌گردد. اضافه بر این حتی اشتغال زنان اگر به امور تبلیغاتی کشیده نشود، عمدتاً در صنایع مونتاژکاری و غذایی و پوشاکی یا خدماتی نظیر فروشندگی قبضه می‌شود. حضور اداری زنان هم مانند همین مشاغل با درآمد اندک و مسوولیت‌پذیری بالا همراه است و این هر دو از جمله عواملی هستند که مردان را با جذب به فراغت ظاهری عصر پسانوین در قبال تبادل رانت نفتی قانع می‌سازد، زمین سوخته دیوان‌سالاری و صحنه‌تصنعی تجارت را به زنان واگذارند و خود از منافع پنهان انتقال تعهد زنان از تعلقات جنسیتی به عرق ملی‌گرایی عصر نوسازی بهره‌مند باقی بمانند. بی‌تردید احساس عدم انتفاع و نابهروری زنان از چنین وضعیتی حضور در سازمان جامعه، در شکل ناخودآگاه به سرکوب خود و بروز بیماری‌های روحی و در شکل خودآگاه به بروز واکنش‌های فمینیستی علیه تقسیم کار جنسی منجر گردیده و حتی در این میان بخشی از زنان سنتی به همراه نظام اجتماعی درصد بازگرداندن زنان به آرمان‌های خانه‌داری و فرزندآوری جهت رهایی از این وضعیت برمی‌آیند. مردان نیز برای حفظ ارتش ذخیره بیکاران یا حفظ وجهت بین‌المللی یا استفاده از خدمات ارزان‌قیمت زنان نسبت به مردان، گاه به ایحای قوانین کار یا تغییر خطوط تولیدی متناسب با وضعیت زنان روی آورده، اما این هرگز به معنای ایجاد امکان تحرک شغلی و تداوم کارراه تخصصی زنان در مشاغل نمی‌نماید. بر این سیاق استفاده از زنان و دختران شهرستانی در اموری چون قالبیابی تشدید شده و با این حال قوانین انتقال ثروت و قدرت، عرفا و قانوناً در دست مردان باقی می‌ماند. دسترسی‌های زنان طبقه متوسط به تحصیل و نشر و نویسندگی و فیلم‌سازی و کار با اینترنت نیز قاعدتاً نمی‌تواند چیزی

از مشکلات حاکمیت عرفی-قانونی مردسالاری بر این قشر از زنان بکاهد. دستگیری و محاکمه برخی زنان برجسته و معترض به نابرابر سالاری هم در این شرایط دور از ذهن نمی‌نماید.

البته تغییر در شرایط تجارت پول به واسطه برخورد با بازار سرمایه جهانی و نیز ورود دانش فمینیستی، اندک تحولی در مهارت‌یابی تخصصی و ادبیات علمی دانشگاهی را موجب می‌شود. با این وجود زنان متخصص نمی‌توانند از تعریف آماری-برنامه‌ای بار تکفل مردانه برهند و وضعیت زندگی مجردی یا تک‌سرپرستی آنها همچنان با شماتت

بی‌تردید احساس عدم

انتفاع و نابهروری

زنان از چنین وضعیت

حضور در سازمان

جامعه، در شکل

ناخودآگاه به سرکوب

خود و بروز

بیماری‌های روحی و در

شکل خودآگاه به بروز

واکنش‌های فمینیستی

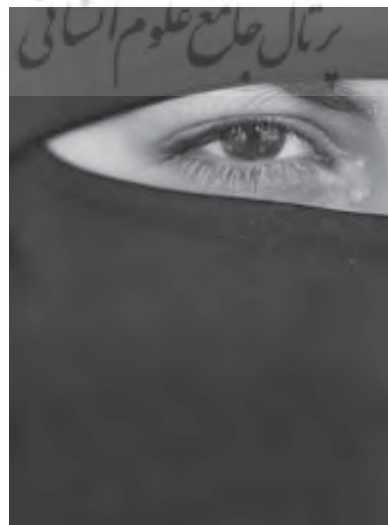
علیه تقسیم کار جنسی

منجر گردیده است

عرف و قانون مواجه می‌گردد و یا تخصص‌شان حتی منجر به دریافت حقوقی حق طلاق در صورت ضعف سرپرستی مردان هم نمی‌شود. همدریف قرار دادن فمینیسم و پورنو حتی در این شرایط برای محدود کردن هنرمندان و خصوصاً هنرمندان زن به کار می‌آید و اختصاص رشته‌هایی نظیر زنان و زایمان و مامایی و پرستاری در ظاهر مبین رشد شاخص بهبود وضعیت تخصصی زنان و در باطن به معنای جداسازی فضای جنسیتی می‌نماید. زنان علی‌رغم تخصص برابر و شغل مشابه اما از دریافت حق الزحمه مساوی با مردان بازمانده و مثلاً نظارت پزشک مرد بر پرستاران زن در بیمارستان، ضمن بازتولید نابرابری دستمزد، به تداوم نظام سلسله مراتبی جنس-جنسیتی جان می‌بخشد. این در حالی است که مثلاً اعتراض زنان پرستار به این وضعیت در جهان آکادمیک با مقاومت در برابر نظریه‌های انتزاعی مردانه همراه بوده و به نقادی قدرت در کنترل افکار توسط نهاد دانشگاه ختم می‌شود.

قبل از آن اما البته کتب درسی مدارس به آموزش طبیعی بودن شکاف جنسی مشغول گردیده و دختران مرفه دارای امکان تحصیل در خارج از کشور را به نفی بلد و غم غربت یا کار توان فرسا در دیاری دیگر می‌کشاند، یا دختران فقیر را به تن‌فروشی در سایر ممالک ترغیب می‌کنند و این همه در جهت تداوم بهره‌گیری از رانت ارگانیک جنسی به واسطه جامعه‌پذیری سلطه جنسیتی می‌نماید. در این احوال علی‌رغم وجود برخی زنان مالک و مدیر اما ایدئولوژی دیوان‌سالار جدید به حمایت زن توسط شوهر و دستمزد او ناظر بوده و در این میان، ایفای نقش اشتغال توسط زنان نیز فرعی محسوب شده و حضور نابرابر زنان در رشته‌های تحصیلی دانشگاهی خصوصاً با جهت‌گیری به سوی علوم انسانی-اجتماعی و کم‌درآمدی مترتب بر آن، به استمرار این وضعیت می‌انجامد. فشار مضاعف خانه‌داری و اشتغال زنان با فراغت مردان قابل مقایسه نبوده و انحصار برخی عرصه‌های هنری توسط مردان تن‌آسا، از حضور زنان جسته از فشار کارهای مضاعف و ضمناً قادر به خلاقیت در این حیطه جلو می‌گیرد و در صورت حضور نیز در کنار شرایط قبلی، امکان تراکم ثروت را برای مرد باقی می‌گذارد تا قدرت از چارچوب منویات مردانه خارج نشود.

با تحول معماری و افزایش شکاف نسل‌ها، خانه‌ها در تعارض با روحیه روستایی قرار می‌گیرند. فرزندان فضای مستقل می‌خواهند و دید و



بازدیدهای خویشاوندی با آشپزی و فضای کوچک آپارتمانی که حداکثر، دیگ و دیگچه موروثی مادر بزرگ را در انباری‌های حاشیه پارکینگش نگهداری می‌کنند و باخبر رسیدن میهمان، در پلکان‌های تنگ بناهای چند مرتبه سر به دیوارشان می‌سایند؛ همخوانی نمی‌یابد. فشار این نوع سکونت بیش از همه متوجه زنان است و آنان را علاوه بر بی‌بهره‌گی از حمایت خویشاوندی در زندگی شهری، به سمت نوعی مصرف‌گرایی از خودبیگانه‌ها هدایت می‌نماید. او باید یا دایم به چربی‌زدایی پیاز داغ از اسباب و اثاثیه سویت دارای آشپزخانه "این" مشغول باشد، یا در سکر ناشی از درد مفاصل و کمر در طی کردن پله‌های این بناها از خیر آفتاب برای خشک کردن لباس‌ها بگذرد تا دیگر به یاد نیاورد اگر نظام قدرت به افزایش بی‌برنامه‌ی جمعیت در عین تضعیف خانواده گسترده حکم داده، او دیگر نمی‌تواند از عزت عروس‌داری در دوران از کارافتادگی و کهولت برخوردار شود. در این جا زن اخلاقاً از طلب پول در برابر شیردهی کودک شرم‌منده می‌شود؛ اما اگر درآمدی داشته باشد، باید آن را به نحو نامنقول برای روز مبادا و پیری و کوری خویش ذخیره کند؛ زیرا حتی در همین دوره ارزشمندی جنسی و تربیتی در فضای امن خانه از داشتن گوشه‌ی دنجی همچون شوهر خویش محروم است، تا چه رسد به این که با ضعف این کارکرد یا تغییر ذائقه مرد خانه همواره در معرض رانده شدن دایمی از خانه و زندگی ناامن نیز قرار داشته باشد. در این صورت است که او در میانه خوف و رجای "حاجی کردن شوهر" و "جلوگیری از دوتا نشدن شلوار او"، به اضطراب و افسردگی خوشامد می‌گوید و نمی‌داند چرا اشعار سعدی علیه‌الرحمه که در رقابت با "لالایی‌ها" و "آل مثل توتوله‌ها" و قصه "خاله سوسکه" و "سنگول و منگول"های وی فقط "زن خوب فرمانبر پارسا" را عهده‌دار "پادشاه کردن مرد درویش" می‌شمارد؛ به دلش نمی‌نشیند.

اگر مالکیت و صاحب کار بودن با نام مرد عجین است، لذا در این شرایط زن نیز به تملک مرد در آمده و قدرت از خان و مالک به دیوان سالار و تاجر و از آن جا به پدر و برادر و شوهر تفویض می‌گردد. مردان نه تنها مالک زنانند و ایشان را خرید و فروش می‌کنند، که حتی هوسرانی‌های پنهان خود را با ناامنی شغلی منتج به خودفروشی و ناامنی خاطر همسران خود در پس پرداخت وجه، جبران می‌نمایند. زنان فقیر هم ناگزیر نوزادان ناخواسته یا نامشروع را برای رهایی از فشار طلاق یا سنگسار



علی‌رغم انتظار درآمذایی آنها بر سر راه می‌گذارند که این به معنای جایگزینی فروش آزاد نیروی کار و قراردادیابی دستمزد به جای تعهدات و تکالیف خویشاوندی در نظام فئودال است. مالکیت زنانه در این شرایط تضمین‌کننده فرودستی اجتماعی زن بوده و تمهیدی برای تداوم فقر زنانه به شمار می‌آید. پدر در خانواده‌ی ظاهراً شهری ولی باطنا روستایی، از قدرت خان و کدخدا یا دیوان سالاری و ساخت قدرت رانتی شهر و البته بی‌توجه به نقش خانم و بیگم‌ها برخوردار بوده و از زن و فرزند تحت این لوا حمایت می‌کند. در این صورت اگر زنی با گذر از همه‌ی موانع به مشارکت اقتصادی-سیاسی محدودی دست یابد؛ با مکانیسم تجاوز به جای خود نشاندن می‌شود تا از این طریق اقتدار مردانه نه ترمیم که تشفی گیرد. اضافه بر این زن و فرزند جزو اموال مردان محسوب شده و مردان می‌توانند حتی چنین اموالی را نابود کنند. همچنین اگر ارزش مرد به قیمت کار او در بازار وابسته است؛ ولی ارزش زن منوط به اقتضای خانواده است.

با این همه فراز و فرود اما در هر حال زنان روستایی همچنان نقش محوری خود را در اقتصاد و خانواده حفظ می‌کنند. زنان روستایی علاوه بر برآوردن نقش تولیدی، فرزندانی نیز می‌آورند که کار کنند و عسای دست پیری باشند. ارزش محوری کار زن روستایی به او حدودی از قدرت چانه زنی اعطا می‌نماید که در مبادله نابرابر قدرت در زندگی شهری به مکانیسم بهانه‌گیری و گوش‌بری تغییر چهره می‌دهد؛ زیرا کمتر می‌توان از افسردگی زن

روستایی یا مچ‌گیری او سر جیب شوهر خبر گرفت. در واقع ازدواج شهری، بیشتر شرط عضویت اجتماعی و کسب هویت از شوهر برای حضور در جمع بوده و این امر به واسطه تسهیل حضور فرزند در جمع به اتکای انتساب به پدر، نابرابر سالاری جنس-جنسیتی را تداوم می‌بخشد. اگر این شرایط در زندگی شهر حفظ نشود، لااقل این قدر هست که پیری زن با جوان خواهی جایگزین می‌گردد و نه تنها نیاز به انتقال موارث فرهنگی از پیرزن سلب می‌شود، که حتی ارگانیک فرتوت او از دامن حمایت خانوادگی به قفس سرای سالمندان می‌افتد و اشک تمساح قدرت ناکارآمد را بدرقه عذاب وجدان خانواده شهری از این تغافل روزگار می‌سازد. ابهام حکم فقر برای تداوم مشیت رستگاری ثروتمندان یا لزوم وجود فقیر برای تخصیص اعانه و صدقه و انجام تکلیفی دینی در این شرایط به زنانه شدن چهره فقر و تکدی در عین غیرتمندی در قبال آن یاری بی‌بدیلی می‌رساند و در این میان دیگر از نذورات سفره و روضه برای کمک به زنان آسیب‌دیده نیز کاری بر نمی‌آید.

زن اگر به تکلیف آسمانی عمل نکند، مستحق مجازات است و اگر عمل کند باید به تحقیر ناشی از گناهکاری مشارکت در هبوط آدمی تن دهد. او اگر مورد تجاوز قرار گیرد، باید به عقد متجاوز درآید یا فرزندی نامشروع و فاقد حقوق توزیعی ناشی از انتساب پدرسالاری را پنهان پرورد یا در گوشه‌ای رها کند و بر آلام و مصایب اجتماعی بیفزاید. حضور و غیاب زن در صحنه اجتماعی نیز بنا به خواست نمایندگان آسمان صورت می‌پذیرد و هم آنان که زن را مکلف به اطاعت از مرد کرده‌اند، می‌توانند در برخی موارد از مردان سلب اختیار نمایند و خود بنا به مصالح نظام مردسالاری، چنین منافعی را پی گیرند. این در حالی است که همراه با سستی حمایت بازار از احکام مینوی و حمایت‌های جهانی از حقوق برابر جنس-جنسیتی، رفته رفته در این نگاه خلل می‌افتد. با این وجود اکثر زنان سنتی شهری، خسته از نابرابری توزیع ایدئولوژیک قدرت، همچنان به آرامش روانی ناشی از ایمان دل خوش داشته و از این طریق درصد کسب منزلت برمی‌آیند. بدین سان حضور زنان در چنین مناسکی با انتساب ویژگی‌هایی نظیر اغواگری و ناپایداری و تلون مزاج و انفعال کامل گردیده تا براین طریق جنس دوم حتی اندیشه مطالبات برابری جویانه از نظام مردسالار را نیز از ذهن نگذراند یا دغدغه آن را با امور دیگری نظیر طلب حق طلاق از مرد و نه نظام قدرت مساوی پندارد.